

مروری بر یک کشتار مهیب و هولناک در تاریخ افغانستان

صفحه‌ی ۳

بی تفاوتها



صفحه‌ی ۵

نیم نگاهی به پالیسی اقتصادی دولت جمهوری اسلامی افغانستان

آزاد

بخش دوم

بخش سوم پالیسی اقتصادی دولت جمهوری اسلامی افغانستان را، کار روی سکتور انرژی تشکیل می‌دهد. به گمان نگارنده، سکتور انرژی اساس و بنیاد زندگی امروزی بشر را تشکیل داده و منازعات کنونی در جهان نیز در حول و حوش کنترل و یا دستیابی به این منابع صورت می‌گیرد. انرژی محرک اصلی نیروهای تولیدی و یگانه عامل انکشاف و ترقی در جهان امروزی به شمار می‌رود. به جا بود، اگر تکیه‌ی پالیسی سازان روی سکتور صنعت که در بخش دوم زیر عنوان اقدامات و تدابیر قرار دارد، سکتور انرژی در بخش دوم و سکتور صنعت در بخش سوم مطرح می‌گردید. خوبتر این بود که صنعت و انرژی لازم و ملزوم همدیگر محسوب گردیده و در کنار هم اقدامات و تدابیر روی آن طراحی می‌گردید. از سوی دیگر جای قدردانی، از پالیسی سازان است که غرض تولید انرژی تکیه روی منابع مولد انرژی در داخل نموده و سپس با آسیب شناسی از برق وارداتی به انتقاد از تلاش‌های گذشته پرداخته که چرا روی برق حرارتی و توریدی تکیه کرده اند.

بعد به بررسی توان تولید برق آبی در کشور پرداخته و نگاهش اند که: "اگر سرمایه گذاری دقیق روی این سکتور صورت گیرد، افغانستان بر علاوه تکافوی انرژی مورد نیاز داخلی قادر به صدور انرژی به خارج کشور نیز خواهد بود!"

در این رابطه باید گفت که منابع آبی کشور به دو بخش تقسیم می‌گردد: ۱. منابع آبی ملی ۲. منابع آبی بین‌المللی. باید بپذیریم که افغانستان بعد از شکل‌گیری نظام‌ها و ...

صفحه‌ی ۴

کشتار بزرگ آگسا-کام دست بسته‌ی عدالت چه خواهد کرد؟



کعبه بهرام آمونیاپی

تاریخ افغانستان، تاریخ تراژیدی است. این کشور کمتر روزگارانی را گواه بوده که بتوان به آن نازید و افتخار فروخت. پیروزی‌ها و دستاوردها همیشه شکننده و زودگذر بوده، شکستها و افت و خیزها اما همیشگی. شهروندان افغانستانی یکی از بیچاره ترین مردمان زمین اند که روی عدالت را کمتر دیده اند و آنچه بیشتر با آن دست و پنجه نرم کرده اند، جنایت، کشتار و بی‌عدالتی بوده است. روزگار حاکمیت سیاه حکومت‌های مخوف "حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان به یقین که یکی از بخش‌های تاریخ تراژیدی کشور را در بر گرفته و نیاز به بررسی موشکافانه و عمیق دارد که در این نوشته مقصور نیست. اما لازم است تا روی کشتار بزرگی که در این دوره صورت گرفت و این روزها ورد زبان همه است، درنگی داشته باشیم. اخیراً روزنامه‌ی هشت صبح فهرست پنج‌هزارتن از جانب‌اختگان دوران حکومت‌های ترکی و امین (۱۳۵۷-۱۳۵۸) را نشر کرده است که از سوی سازمان جاسوسی آگسا به کشتارگاه فرستاده شده اند. نشر فهرست این جانب‌اختگان یک بار دیگر درد بازماندگان قربانیان جنایت و فاشیزم "حزب دموکراتیک خلق" را تازه کرده است؛ دردی که با دردهای ناشی از ترور و انتحار طالبان، جنگ و فساد دولتمردان کنونی بیشتر از گذشته بر دوش‌های شکسته‌ی فرودستان...

صفحه‌ی ۲

عبدالخالق آزاد

بررسی شتاب زده از جنبش تجددخواهی در افغانستان (از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ تا امروز)

از سال ۱۸۳۹ (اولین تهاجم انگلیس) تا سرآغاز نیمه‌ی دوم قرن ۱۹، مردم افغانستان در مجموع و درباریان اعیان تبار به شکل خاص از عزت و غرور مستقل سیاسی بی بهره و در یک وابستگی شدید در بخش تامین هزینه و ساز و سازمان سرکوب مردم به آن قدرت وابسته بودند. دستگاه حاکم مستبد، خودکامه و غرق در منجلا ب فساد و هرزگی، پیش کسوتان فرهنگی اغلب درباری، افراد کاردان و آزموده نهایت اندک، اکثریت در جهالت محکوم و عصیان بر شاه را گناه پنداشته و فاصله‌ی مردم از حکومت نهایت شدید و فقط اعیان روستایی



قانون، فرمان خدایی و یا عرف انسانی را رعایت نمی‌کردند. هیچ نوع رعایت امنیت شغلی و آزادی‌های مدنی مردم در نگاه حکومتگران وجود نداشت. از آن سبب احساس وطن دوستی و حرمت به نظام به هیچ صورت در قلب ها و افکار شکل نمی‌گرفت.

خودکامگان زورگو که تباری با بیگانگان و بند و بست پشت پرده سیاسی با قدرتهای فراکشوری را یگانه راه چاره‌ی تداوم قدرت می‌دیدند، مدام در تکیه به ایمان دینی مردم جوسازی فکری کرده و کمتر به عدالت و قانونمندی و بیشتر به زور، اجحاف و ستم تکیه می‌نمودند.

در سرآغاز نیمه‌ی دوم قرن ۱۹، یک نوع جنب و جوش نامریی، اما مهم و تاثیرگذار، میان گروه اندک ولی پرنفوذ جنبش تجددخواهی در افغانستان آغاز می‌گردد. این جنبش به تدریج فراتر از آن انکشاف یافته...

صفحه‌ی ۶

وابسته به نظام حلقه‌ی رابطه بین مردم و حکومت بودند. حکام و حکومت یک نوع تابو تلقی می‌شدند. نظام دیرپای خانجانی و ارباب رعیتی بر کشور حاکم و اختلاف قومی و عشیره‌ی در کنار مخالفت‌های کیشی فاصله میان ملیت‌ها و اقوام ساکن در کشور را از هم دور ساخته و روستاهای کشور در آتش اختلافات درونی که اساس آنرا مالکیت روی زمین، آب، موضوعات ناموسی و غیره تشکیل میداد می‌سوخت. ایمان دینی با آگاهی عقلی از جهان و نقد باورهای توده‌ی، با هم در تعارض قرار داشت. به جای تأمل در مسایل عقلی و ریشه‌زدایی نادانی، تقلید کورکورانه بخشی از زندگی مردم بود.

توده‌های محکوم مامور و مجبور به اطاعت بوده، ولی دستگاه حاکم هیچگاه به پاس آن رعایت در حدود

گپ مردم

پاکستان ملا برادر را رها کرد
"مغز متفکر طالبان" توان
فکر کردن برای صلح را دارد؟

سر انجام ملا برادر، فرد شماره دوم طالبان که از آن به عنوان رهبر عملیاتی و "مغز متفکر" این گروه یاد میشود، از بند پاکستانی‌ها رها شد. مقامهای افغان از این کار دولت پاکستان خوشحال اند و رهایی برادر را گام مهمی برای تامین ثبات در افغانستان میدانند. هنوز خبری در مورد اینکه ملا برادر پس از رهایی مصروف چه کاری است، نشر نشده، اما دولتمردان افغانستان به شدت چشم به راه نخستین گامهای او برای برآورده کردن خواستهایی هستند که فکر میکنند ملا برادر میتواند از عهدهی آنها بر بیاید.

اما آیا به راستی ملا برادر میتواند آنگونه که در موردش تبلیغ شده نقش راهگشا در روند صلح داشته باشد؟ آیا وی از نفوذ گذشته‌اش در میان صفوف طالبان برخوردار است که بخواهد با استفاده از آن تلاش موثری برای برقراری صلح در افغانستان انجام دهد؟ و سرانجام آیا ملا برادر به راستی رها شده تا کبوتر صلح باشد؟ اینها پرسشهای مهمی است که نقش ملا برادر در روند صلحی را که هنوز گامهای عملی آن برداشته نشده، به چالش میکشد.

برخی مقامهای طالبان به رسانه‌های پاکستانی گفته اند، ملا برادر در سالهایی که در زندان دولت پاکستان بوده، روابطش با این گروه را از دست داده و فاقد نفوذ، ظرفیت و توانایی‌هایی است که در گذشته از آن برخوردار بود. گزارشهایی هم نشان میدهد که وی به شدت بیمار است و از وضعیت روانی بهتری برخوردار نیست. از سوی دیگر، در بیش از دو سالی که آقای برادر در زندان بوده، شماری از فرماندهان کهنه‌کار گروه طالبان کشته و زندانی شده اند و جای آنها را نسل جدیدی از طالبان گرفته است. هنوز روشن نیست که این افراد گپ‌شنو ملا برادر خواهند بود یا نه.

در حالیکه مقامهای افغان رهایی ملا برادر از زندان پاکستان را پیروزی مهمی برای خود دانسته و این اقدام را نشانه‌ی حسن نیت اسلام‌آباد در روند صلح افغانستان میخوانند، بعید به نظر میرسد که سازمان استخبارات پاکستان (آی اس آی) تنها برای نشان دادن حسن نیت خود در زمینه‌ی تامین ثبات در افغانستان این کار را کرده باشد.

نظامیان پاکستانی هشیارتر از آن هستند که دولت کابل شاید تصور کند. این دیگر از بدیهیات شده است که آی اس آی تا زمانیکه منافع خودش را در پروسه‌ی نیند حتا یک گام هم برای پشتیبانی از آن بر نمی دارد. از این نظر احتمال گرفتن تعهدها و ضمانت‌های خاص از ملا برادر پیش از رهایی‌اش نمیتواند منتفی باشد. اگر ملا برادر تلاشی هم برای صلح داشته باشد، بدون پشتیبانی و چراغ سبز آی اس آی نمیتواند موفق شود. زیرا سازمان جاسوسی پاکستان کنترل و مدیریت کامل رهبری طالبان را در اختیار دارد و ماموران ارشد این سازمان در نشستهای سران طالبان حضور برجسته دارند. از این نظر، ملا برادر بیشتر به مهره‌ی سوخته‌ی می ماند که تاریخ مصرف‌اش به پایان رسیده و نظامیان پاکستانی هنگامیکه دیدند از وی کاری ساخته نیست، رهایی کردند تا به گونه‌ی اتهام‌های مقامهای امریکایی و افغان مبنی بر ناهمکاری دولت پاکستان در روند صلح افغانستان را از خود رفع کنند.

کارگران رسانه‌ی در افغانستان: بهره‌کشی و بی‌پناهی

بهرام آمونیاپی

استثمار فکری بدتر از استثمار فیزیکی
آنتونی نگری، فیلسوف و نظریه‌پرداز بزرگ ایتالیایی در مصاحبه‌ی گفته بود: "پرولتاریای کامپیوتری شبها کوفته‌تر از پرولتاریای سنتی به خانه باز میگردد".
<http://leftlibrary.5u.com/books/artic>
les/rahat_i_negri.pdf این گفته‌ی وی، بهره‌کشی توان فرسای سرمایه‌داری از کارگران رسانه‌ی به ویژه در افغانستان را به درستی شرح میدهد. خستگی یک کارگریدی که بیشترین تمرکز عمل‌اش روی کار فیزیکی است، نسبت به خستگی یک کارگر فکری که در رسانه یا نهاد دیگری فعالیت ذهنی میکند، کم‌هزینه‌تر است. زیرا خستگی ناشی از کار فکری که مستقیماً مغز را هدف میگیرد، زینبارتر است و در صورت تشدید و تداوم به بیماری‌های

بخش پایانی

روانی و ذهنی منجر میشود. ارزش افزونه‌ی هم که از یک کارگر فکری به ویژه در رسانه‌ها بدست می‌آید، اگر نسبت به ارزش افزونه‌ی کارگر صنعتی یا سایر کارگران بیشتر نباشد، کمتر نیست. در افغانستان کمبود فرصت‌های کاری برای خبرنگاران و سایر کارگران رسانه‌ی سبب میشود تا آنان شدیدترین استثمار سرمایه‌داری را تحمل کرده و حتا در بیست و چهار ساعت دوازده ساعت کار کنند. ترس از بیکارشدن در کشوری که بیش از سی و شش درصد مردم آن زیر خط فقر زندگی میکنند، کارگران رسانه‌ی را بیچاره کرده است و آنان مجبور اند، زیر بار قراردادهای برده‌وار سرمایه‌داران بروند، قراردادهایی که کوچکترین ضمانت امنیتی و کاری برای آنان ندارد و بیشترین به سود کارفرمایان ترتیب شده است.

ندارند و یا هم به دلیل ...

صفحه‌ی ۷

"حزب دموکراتیک خلق" دوازده‌هزار نفر در کشتارگاه‌ها قربانی شده اند، در دوران جنگ‌های تنظیمی در کشور تنها در کابل که بیشتر جنگ‌ها در آن صورت گرفته است، ۶۵ هزار نفر کشته شده اند که نه فهرستی از آنها بجا مانده و نه هم نام و نشانی. با این وجود، افرادی که دست‌شان در همچو جنایت‌ها و کشتارهای وحشتناک و ننگین آلوده است، هم اکنون در کرسی‌های بلند دولتی لم داده اند و کسی را یاری ایستادگی در برابر آنها نیست. عدالت انتقالی را هم که کمیسیون حقوق بشر میخواست در افغانستان عملی شود، به دلیل نفوذ گسترده‌ی ناقضان حقوق بشر در دولت کابل، همچنان شل و معیوب است و جنایت‌ها و کشتارهای بزرگی که در جریان جنگ‌های تنظیمی‌های جهادی در کابل صورت گرفت در گزارش صدای مردم این کمیسیون حذف شد و گویی که افغانستان اصلاً در سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ حضور فیزیکی نداشته است. قضیه در اینجا تمام نشد: ناقضان حقوق بشر و عاملان کشتار ۶۵ هزار نفری در کابل گام‌ها را فراتر گذاشته و جنایت‌های جنگی در جریان درگیری‌های تنظیمی را از نصاب درسی معارف کشور پاک کردند و هدف از این کار را برقراری وحدت ملی خواندند. دولت افغانستان در دوازده سال گذشته حتا رده‌های پایین عاملان این جنایت‌ها را دستگیر و محاکمه نکرده است، چه رسد به دادگاهی کردن سرده‌های اصلی کشتارها و جنایت‌های جنگی. اعلان ماتم ملی، فاتحه‌خوانی، ایجاد بنای یادبود و نامگذاری محل‌هایی به نام قربانیان کشتارها، هیچ دردی را درمان نمیکند و تلاشی در حد و مرز پروژه‌های انجوبی است.

آیا میتوان با اعلام یک روز عزای عمومی یا فاتحه‌خوانی در مسجدها درد جانکاه از دست دادن عزیزان خود را فراموش کرد؟ به یقین که نه.

زمانی میتوان به دردهای جانکاه بازماندگان قربانیان نقطه‌ی پایان گذاشت که عاملان کشتارهای بزرگ و ناقضان حقوق بشر را از سران بازمانده‌ی "حزب دموکراتیک خلق" گرفته تا رهبران تنظیم‌های جهادی و طالبان یک یک در دادگاه حقیقی فرودستان محاکمه و به سزای جنایت‌هایشان رسانند. در شرایط کنونی که دولت کابل این توانایی را ندارد، دست‌ها به سوی دادگاه‌های جهانی از جمله محکمه‌ی بین‌المللی جرایم جنگی که افغانستان نیز عضویت آنرا دارد، دراز میشود. تا زمانیکه جنایت‌کاران جنگی از سوی دادگاه‌های معتبر به گونه‌ی عادلانه محاکمه نشوند، درد بازماندگان قربانیان تسکین نخواهد یافت و به این ترتیب امنیت روانی شهروندان نیز برقرارشدنی نیست. هنگامیکه امنیت روانی یک ملت تامین نشود، رسیدن به ثبات پایدار ناممکن است.

یکی از عامل‌های اساسی جنگ و بحرانی که افغانستان چند دهه است در آن دست و پا میزند، در نبود عدالت و فراموش کردن مردم نهفته است. دولت افغانستان تنها در صورتی میتواند اعتماد و پشتیبانی مردم را به دست آورد که به دردهای مزمن آنان نقطه‌ی

پایان بگذارد.

میروند. کشتار آگسا نشان دهنده‌ی این واقعیت نیز است که ملت‌ها همیشه اکثریت خاموش نیستند و وقتی اراده کنند میتوانند با مقاومت و آشتی‌ناپذیری بی‌مانندی به استبداد و فاشیسم نه بگویند. به یقین که ملت ما در این زمینه یک سر و گردن از دیگر ملت‌ها بالا است. اما این امتیاز به تنهایی نتوانسته کارساز باشد و مردم افغانستان در بدل مقاومت‌ها و از خودگذری‌های حماسی، شکست‌های بزرگ و عقب‌گردهای بزرگ را نصیب شده اند.

دست بسته‌ی عدالت

عدالت و دادخواهی از واژه‌های زیبایی است که شهروندان افغانستان آنرا زیاد شنیده اند اما کمتر در عمل دیده اند. کشتارهای هولناک، قتل‌های دسته‌جمعی و بی‌عدالتی‌های زیادی در این کشور رخ داده است، اما عاملان این جنایت‌ها آزادانه گشت و گذار میکنند و ترس و هراسی هم از آنچه بر سر فرودستان آورده اند به دل راه نمی‌دهند. شماری از مسببان کشتار آگسا در دوران حکومت‌های پوشالی ترکی و امین (۱۳۵۷-۱۳۵۸) زنده اند و در برخی کشورها آزادانه زندگی میکنند. تنها برخی عاملان این کشتار محاکمه و مورد بازپرس قرار گرفته اند که آنهم عادلانه و رضایت‌بخش نبوده است. دادگاهی کردن اسدالله سروری، رئیس آگسا در کابل که سرانجام حکم اعدام را به نژده سال زندان تقلیل داد، نشان دهنده‌ی آنست که جنایتکاران به راحتی میتوانند قانون را به بازی بگیرند و خود را از چنگ عدالت برهانند. از این‌ها که بگذریم، اگر در دوران سلطه‌ی

دست بسته‌ی عدالت چه خواهد...

افغانستان سنگینی میکند. با نگاه کوتاهی به این فهرست، به سادگی میتوان درک کرد که در زمان سلطه‌ی این حزب در کشور، زندانی کردن و کشتن افراد بدون محاکمه مثل آب خوردن بوده و فقط یک ادعای ساده لازم داشته تا فردی دستگیر و به پولیگون سپرده شود.

اخوانی‌ها، شعله‌ی‌ها، ستمی‌ها، افغان‌ملتی‌ها و پیروان خمینی از کسانی اند که قربانی استبداد هار "حزب دموکراتیک خلق" شده اند و در برخی موارد حتا از دوکاندار عادی، شاگرد نانوا و سرای‌دار نیز دریغ نشده است. این کشتار بزرگ در کنار آشکارکردن بیشتر ماهیت خونین و سفاک رژیم‌های ترکی و امین، بیانگر این نکته است که دولت‌های وابسته و فاقد ریشه‌ی توده‌ی چاره‌ی‌ی ندارند جز اینکه برای بقای‌شان در قدرت دست به سرکوب مردم بزنند. ماهیت نظام‌های توتالیتر از اینجا آب میخورد که فردی، گروهی یا حزبی خود را برگزیده‌ترین برگزیدگان میدانند و سعی میکنند تا توده‌ها تنها از وی پیروی کنند. زیرا آنان باورهایشان را خلل‌ناپذیر و عقلائی‌ترین باورها میدانند و آنقدر در اندیشه‌ی شان تعصب به خرج میدهند که کوچکترین انتقاد را هم به دیده‌ی دشمنی با نظام می بینند و دستور پاکسازی منتقدان را صادر میکنند. افغانستان سرزمین یک چنین نظام‌هایی بوده و رژیم‌های "حزب دموکراتیک خلق"، جهادی‌ها و طالبان نمونه‌ی بارز آنها به شمار

- "صدای مردم"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند.
- تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.
- اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

آدرس دفتر: کابل، کارته‌ی سه، چهارراهی پل سرخ، روبروی شفاخانه‌ی علی سینا، دفتر "صدای مردم" قیمت: ۵ افغانی

صاحب امتیاز

مرکز مطالعات صلح و توسعه

مدیر مسوول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۷۲۴۰۵۴۳۸

سرمدبیر

بهرام آذری آمونیاپی

شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲

ایمیل: amoniaee@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

مروری بر یک کشتار مهیب و هولناک در تاریخ افغانستان

توغل

اشرار صدها تن به جوخه‌ی مرگ فرستاده می‌شوند. از تاریخ ۱۳۵۸/۲/۳۱ تا ۱۳۵۸/۳/۳ آماج حملات متوجه ادارات دولتی و بویژه معارف و دانشگاه‌ها گردیده و علاوه بر آن طبقات و لایه‌های اعیان جامعه افغانستان را هدف قرار میدهد.

به تاریخ ۱۳۵۸/۳/۳، جوخه‌های مرگ بار دیگر متوجه شعله‌ی ها و اخوانی‌ها گردیده و در کنار آنان بازاریان و حتا حاجی خان گل ولد علی احمد مسکونه‌ی پل سوخته‌ی کابل که شاگرد حمام بود نیز قربانی میشوند.

از تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲، دفعتاً واژه‌ها برای جرم وسعت یافته و کلمات دیگر از نوع سکتاریست(ستمی) و زمیندار (فیودال) هم در کنار نام زندانیان پیدا میشود.

کشتگان به اخوانی و خمینیست متهم بوده و اشرار کمتر دیده میشود. این دسته اغلب ساکنان ولایات مرکزی بودند.

از تاریخ ۱۳۵۸/۶/۵ به بعد واژه‌گان جدیدی پیدا میشود و قربانیان به جرم همکاری با اشرار و یا در خدمت اشرار متهم و اشرار نیز درجه بندی میشود.

اعدام شدگان مورخ ۱۳۵۸/۶/۲۱ اغلب متهم به توطیه ۱۳۵۸/۷/۲۲ بوده ولی بین تاریخ کشتار و تاریخ توطیه هیچگونه مناسبت وجود ندارد.

این موضوع ضرورت به تحقیق و ارزیابی دقیق دارد. از تاریخ ۱۳۵۸/۶/۲۱ به بعد که در واقع مسوولیت کشتار از اداره‌ی اگسا(افغانستان گتی ساتنی اداره) به اداره‌ی کام(کارگری استخباراتی موسسه) انتقال و حکومت به دست خانواده‌ی امین و یا امینی‌ها قرار

بررسی این لیست سیاه نشان میدهد که در اولین اقدامها، آماج اصلی کشتار متوجه شعله‌ی ها(طرفداران نشریه‌ی شعله جاوید در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ه.ش) بوده است. سپس این اقدامات توسعه یافته و در کنار آنان جریان های اسلام سیاسی(اهل سنت و اهل تشیع) که در این لیست از آنان به نام اخوانی و خمینیست یاد گردیده نیز آماج کشتار قرار میگیرند. یقیناً در این مورد موضوع روابط خارجی اتحاد شوروی و جلوگیری از نفوذ شماری از کشورها هم در قضیه دخیل بوده است.

گرفته، دیگر اتهام و دلیل کشتار اساساً در میان نیست.

در کنار نام مقتول فقط محل سکونت و چگونگی اشتغال نوشته شده است. در این دسته، ماموران دولتی، استادان، معلمان، شاگردان مکاتب، دهقانان، بیکاران، دکانداران، کسبه کاران و روشنفکران با نام و نشان وطن جا دارند.

تذکر:

نگارنده که از بقایای زندانیان سال ۱۳۵۸ بوده و در جریان ماه ثور ۱۳۵۸ از یکی از ولسوالی‌ها دستگیر و مدتی را در زندان (کشتارگاه کوه باد) غزنی سپری و بعد در دوران حکومت صدروزه‌ی امینی‌ها در بلاک چهارم و بلاک دوم پلچرخ زندانی بوده و پس از تهاجم نیروهای اتحاد جمهوریهای شوروی پیشین به کشور(۶جدی ۱۳۵۸) به تاریخ ۱۸ جدی همان سال از بلاک دوم همان زندان رها گردیدم. فکر می‌کنم

بین چشم دیده‌های من، شنیدگی‌ها و موضوعاتی که از لحاظ تاریخی قلمی و تحریر گردیده، یک جهان تفاوت وجود دارد.

ترکی و امین هر دو می‌گفتند: "کسانیکه در شب علیه ما توطیه می‌کنند، شب هنگام نابود کنید."

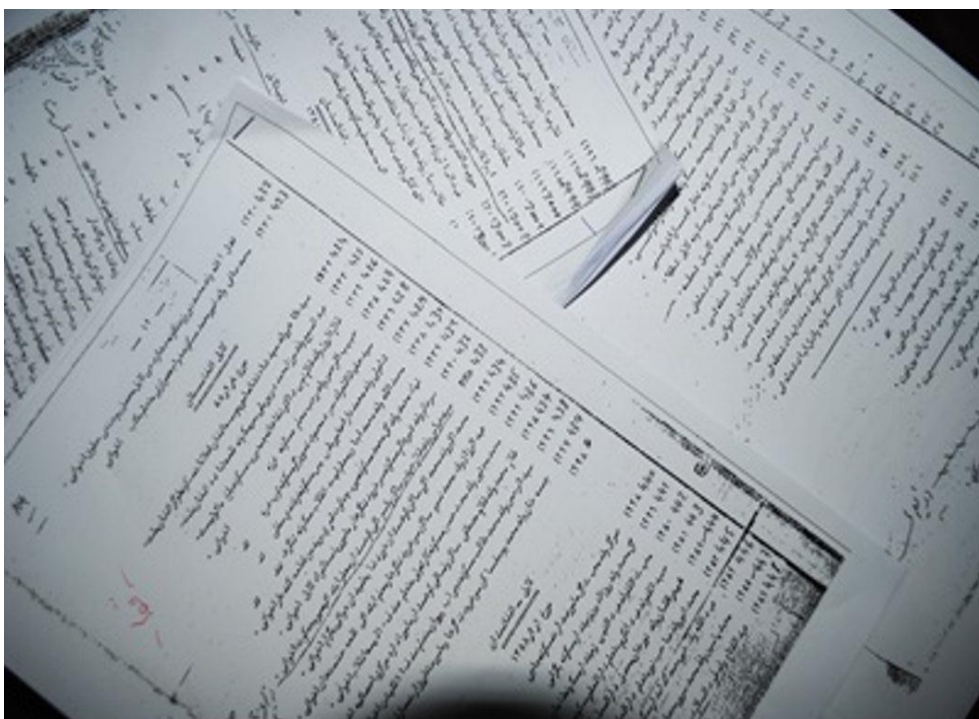
طرفه‌تر از همه اینکه یک عده افراد و شخصیت‌هایی که در جریان ماه حوت ۱۳۵۷ از ولسوالی‌های دوردست دستگیر شده بودند، تا تاریخ ۱۳۵۸/۹/۷ در قید حیات بوده و نامه‌های گرامی شان فقط در آن تاریخ ثبت قربانیان و شهیدان جاوید مردم افغانستان شده است.

بر خلاف کسانیکه در جریان ماه ثور همان سال گرفتار گردیده در جریان ماه سرطان (یک ماه بعد) راهی اردوگاه‌های مرگ گردیده اند. از سوی دیگر در اطلاقی که من در بلاک چهارم پل چرخ با سه نفر از هم سلولی‌هایم به سر می‌بردم، در شب اول عید قربان همان سال، همه‌ی ما را به نام اینکه شما رها گردیده اید، ساعت ۱ شب لیست گرفت و در جریان خروج از زندان افسر مسوول مرا که در آن وقت ۱۷ یا ۱۸ ساله بودم، از آخر صف خارج و به طبقه‌ی سوم زندان رها و دیگران را انتقال داد. از آن سه نفر هم سلولی‌هایم هم در این لیست نام برده نشده و در خارج از زندان هم از آنان رد پایی تا هنوز وجود ندارد. یکی از آن عزیزان سید رحمت الله فرزند سید حسن جگرن، قوماندان معروف دوران جهاد و مبارزه با ارتش مهاجم بود که در این لیست سیاه نام گرامی اش را نیافتیم.

بناً به جرأت می‌توان گفت که این لیست شامل همه‌ی آن عزیزان جان باخته که با نثار جان شان جاویدانه گردیدند، نمی‌باشد. و هزاران قربانی دیگر هم وجود دارد که باید در مورد آن‌ها نیز تجسس و بررسی ادامه یابد. بدون شک مردم افغانستان در مجموع و به ویژه بازماندگان قربانیان و متضرران در پیوند به عاملان و مجریان این کشتار هولناک خواهان تطبیق عدالت و تعقیب عدلی و ردیابی سرنوشت دیگر شهیدان گمنام، تسریع کار عدالت انتقالی، افشای محل این جنایت‌ها و گورهای جمعی جانباختگان، لغو قانون معافیت جنایتکاران جنگی توسط قوه‌ی قانونگذار کشور و سرانجام دادگاهی کردن علنی عاملان این جنایت میباشند.

منابع:

- ۱- افغانستان در پنج قرن اخیر - میر محمد صدیق فرهنگ - جلد دوم انتشارات عرفان(چاپ: ۱۳۸۵)
- ۲- اردو و سیاست جنرال محمد نبی عظیمی - انتشارات سعید دهکی نعلبندی (پشاور: ۱۳۷۶ه.ش)
- ۳- روزنامه‌ی ۸صبح، چهارشنبه مورخ ۱۳۹۲/۶/۲۷، صفحات ۳ تا اخیر روزنامه.



رژیم کودتا که اساس آن بر خوف و ترور تهداب گذاری گردیده بود، در همان آوان کار با اعدام محمد موسا شفیق، آخرین نخست وزیر دهه‌ی مشروطیت و عده‌ی از جنرالان اردوی محمد داوود به کشتار آغاز کرد.

دایره‌ی این کشتار با گذشت هر روز از عمر کودتا توسعه یافته و به تدریج علاوه بر ماموران بلندپایه‌ی ملکی و نظامی، به مراکز تعلیمات عالی و ثانوی، بازارها، روستاهای دوردست، مراکز کار و اهل کسبه موج وار و به سرعت انکشاف یافت. قربانیان در اکثر موارد به اتهام واهی در معرض استنطاق بی مدرک و انواع شکنجه‌های ضدانسانی و دور از کرامت بشری قرار گرفته و بدون حکم محکمه مجرم تلقی گردیده و راهی پولیگون‌ها و یا به گونه‌ی دسته جمعی زنده به گور میشدند.

قرار اسناد و شواهد، کشتار در سال ۱۳۵۷ه.ق(سال اول) محدود ولی بعد از قیام ۲۴ حوت همان سال در هرات، به یکبارگی تسریع و توسعه یافت.

سال ۱۳۵۸ه.ش(۱۹۷۹م) که مصادف با یکصدمین سال آغاز حکومت ارباب و کشتار توسط امیر عبدالرحمان بود، پس از یک سده، بار دیگر تاریخ تکرار گردید. اما این بار به جای کله مناره‌ها، قصاب خانه‌های پلچرخ و کشتارگاه‌های پولیگون راه اندازی شد.

در آن سال حوادث هولناک و تراژدیک به وقوع پیوست که از جمله‌ی آن حوادث در سرآغاز آن سال(ماه حمل ۱۳۵۸) تعداد کثیری از پایوآزهای زندانیان در برابر دروازه‌ی زندان پلچرخ تیرباران گردیدند.

دوماه بعد(ماه جوزای ۱۳۵۸) در پیوند به حادثه‌ی سیداکبر و حمله روی رئیس زندان پلچرخ سه صد نفر را در یک ساعت قتل عام کردند.

یک ماه بعد از آن حادثه‌ی مهیب، قیام چنداول رخ داد که در پی آن هزاران انسان در جاده‌های کابل و یا شکنجه‌گاه‌های مخوف اگسا، پلچرخ و یا پولیگون به گلوله بسته شدند. سرانجام علاوه بر حوادث خونبار در سرتاسر کشور، قیام خونین ۳حوت شهریان کابل که جان بسیاری را گرفت. اما آنچه به بررسی این لیست سیاه و رقت آور برمیگردد:

بررسی این لیست سیاه نشان میدهد که در اولین اقدامها، آماج اصلی کشتار متوجه شعله‌ی ها(طرفداران نشریه‌ی شعله جاوید در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ه.ش) بوده است. منسوبان این دسته همه اهل دانش و تعلیم یافتگان آن دوران اند که در پست های مهم اداره‌های دولتی ملکی و نظامی جایگاه خاص داشتند.

سپس کشتار توسعه یافته و در کنار شعله‌ی ها جریان های اسلام سیاسی(اهل سنت و اهل تشیع) که در این لیست از آنان به نام اخوانی و خمینیست یاد گردیده نیز آماج کشتار قرار میگیرند. یقیناً در این مورد موضوع روابط خارجی اتحاد شوروی و جلوگیری از نفوذ شماری از کشورها هم در قضیه دخیل بوده است.

از مطالعه‌ی این لیست سیاه آشکار میگردد که کشتار اندکی قبل از تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲۳ آغاز و تا تاریخ ۱۳۵۸/۹/۷ به تدریج تشدید گردیده است.

بعد از تاریخ ۱۳۵۸/۲/۱۲ه.ش که آرام آرام مقاومت جدی گردیده و از حالت اعتراض نرم به خشونت و قهر نظامی تبدیل می‌شود، واژه‌ی اشرار نیز به عنوان پسوند و جرم در کنار نام افراد و اشخاص علاوه می‌شود. بویژه از تاریخ ۱۳۵۸/۲/۲۰ تا ۱۳۵۸/۳/۳۰ این کشتار دامن گیر گردیده و زیر نام

مصر، از اتویپای دیروز تا واقعیت امروز

منبع: اخبار روز

سلام اسماعیل پور



از دست بدهند. این امر از یک سو متأثر از سیاست ریاکارانه‌ی سران جمهوری اسلامی در سپیدنمایی سياهکاری‌های خود بود و از سوی دیگر، حضور دیکتاتورهای سیکولار و رژیمهای سرکوبگر غیر مذهبی در منطقه و صد البته حمایت‌های زمامداران مغرب زمین و رهبران جهان آزاد از چنین رژیم‌هایی در تقابل با توسعه-طلبی کمونیسم شرق، این فرصت را برای سالهای متمادی در اختیار واعظان منابر و ایدئولوگهای مذهبی قرار میداد که سکولاریسم، دیکتاتوری و دموکراسی غربی را یک کاسه نموده و همه را یکجا عامل بدبختی و استثمار توده‌های مسلمان معرفی کنند. زمانی که واقعیت‌های عرصه‌ی سیاست شواهدی دال بر صحت این ادعا به دست میداد، آنگاه گوشها برای شنیدن پیام رهایی‌بخش! منادیان "بیداری" و سازمانهای ریز و درشت سیاسی-مذهبی آماده شد. ایدئولوگهای مذهبی مدرن! در تطبیق شعارهای اتویپایی خود با سیاست روز و سلیقه‌ی مخاطبان گوناگون خود موفق عمل کردند و اینگونه بود که به جهان سرمایه-داری چنین القا نمودند که آنان تنها گزینه برای جلوگیری از سقوط جهان اسلام به دامان کمونیستها هستند. آنان در مناسبات با بلوک شرق، چهره‌های ضد امپریالیستی به خود گرفتند و در همپالگی با دیکتاتورهای حاکم بر کشورهای خویش توانستند خود را گزینه‌های معتدلتر و قابل تحمل‌تر از کمونیستهای انقلابی و دموکراسی‌خواهان لیبرال جلوه دهند، در روابطشان با احزاب سیکولار مخالف همین حکومتها، خود را طرفدار آزادی، عدالت و ستیز با حاکم جائر خواندند و سرانجام در منبرهای خطبه و وعظ برای توده‌های پابرنه، خود را منادیان اسلام ناب رهایی‌بخش، عدالت‌گستر و شورآفرین جا زدند و اینگونه بود که دام دلفریبی بر سر راه جوامع هدف نهادند و از دل خرجه‌ی سالوس آنان، شترگاوپلنگ‌هایی همچون جمهوری اسلامی، مردمسالاری دینی، روشنفکری دینی، چپ اسلامی، مارکسیسم شیعی و ... سر برآورد. این ریاکاری‌ها در ایران تحت سلطه‌ی دستگاه دین چنان پا گرفت که سالهاست دو چهره‌ی دینی و دنیوی رژیم در لباس افراط-گرایی و اعتدال ساختگی، رقابت دروغین در درون رژیم تکساخت ولایت فقیه را دامن زده اند، به گونه‌ی که رژیم توانسته است از همین به اصطلاح میانه‌روها و اصلاح-طلبان خود، اپوزیسیون قانونی بسازد که مردم مدام باید در دایره‌ی اجبار به انتخاب از میان آنان سرگردان باشند و رژیم نیز هرگونه اندیشه‌ی تغییرطلبی را به جناح ذخیره‌ی خود ارجاع داده و بی اثر سازد. در مصر اما زمامداران اخوان المسلمین از همان طیف میانه‌روهایی بودند که خود را هوادار اسلام رحمانی معرفی می‌نمودند و سلفی‌های تندرو را صورت دیگر اسلام سیاسی در مصر اعلام کردند، لذا مردم مصر، به ویژه آنان که آرای خود را به سود اخوان در صندوق ریختند، جریان اسلامگرایی مطلوب خود را همین گروه میدانستند. دهه‌ها فعالیت تشکیلاتی این سازمان و

تقابل با رژیم سلطنتی، ناصریستها و وارثان قرارداد کمپ دبوید، اعتبار مضاعف به آنان بخشیده بود و اینک به یمن انقلاب مصر این شانس را یافته بودند که از دل صندوقهای رأی برآمده و بر اریکه‌ی قدرت جلوس کنند. اما همین منادیان میانه‌روی و اسلام رحمانی در خلال مدت کوتاهی که از زمامداری آنان گذشت، سیاست تسخیر تدریجی تمامی سنگرها و یک کاسه نمودن قدرت به نفع خویش را در پیش گرفتند و نتیجه آن شد که میلیونها نفر از مردم مصر بسیار زودتر از همتایانشان در ایران، دست مدعیان میانه‌روی مذهبی را خواندند و پیش از آن که کار به جاهای باریکتر بکشد، در همگامی با ارتش، حکومت مرسی را سرنگون کردند. آنچه که شاید بیش از سیاست-های اخوان المسلمین در دوران زمامداری به آینده‌ی سیاسی آن ضربه خواهد زد، تداوم سیاست کنونی اخوان

پس از سرنگونی مرسی است که مصر را در خشونت فزاینده فرو برده و اخوان المسلمین را از یک حزب منادی اسلام رحمانی و اعتدال و عقلانیت (که سالها از خود به تصویر کشیده بود) به یک حزب جهادی ستیزه‌جوی مشابه حماس و حزب‌الله تبدیل نموده و اعتباری که دهه‌ها نه تنها در مصر بلکه در سراسر کشورهای مسلمان‌نشین نصیب آنان شده بود، در طرفه‌العینی دود شده و به آسمان خواهد رفت. نتیجه آن خواهد بود که نه تنها بازگشت آنان به قدرت، حتا از طریق صندوقهای رأی دشوار و بلکه محال خواهد شد، بلکه اندیشه‌ی که سالها اتویپایی بنیادگرایان اسلامی در سرتاسر جهان بود، به انحطاط و زوال خواهد گرایید، اتویپایی که در دریای موج و خروشان واقعیت‌های سیاست مصر، همچون کوه یخ سرگردانی به سرعت در حال ذوب شدن است.

نیم نگاهی به پالیسی اقتصادی دولت...

تنهایی بتواند آن چنان هزینه‌ی هنگفت را خود تهیه و یا از مجاری خارجی طوری تهیه نماید که پالیسی خارجی منابع تمویلی مصالح سیاسی شان را با همسایگان افغانستان در نظر نگیرند. این موضوع در دو صورت ممکن به نظر می رسد:

اول: افغانستان از لحاظ داشتن نیروی امنیتی، کشور توانمند و برتر در منطقه گردیده و هیچ نوع وابستگی در عرصه‌ی تامین امنیت به خارج نداشته باشد. دوم: افغانستان از طریق گزینه‌های مورد قبول در عرصه‌ی تامین نیازمندی منابع آبی‌اش با کشورهای همجوار به تفاهم رسیده و در این زمینه به اقدامات مشترک روی آورده و بگونه‌ی مسالمت آمیز این قوه‌ی طبیعی را در خدمت ترقی و انکشاف کشور به خدمت گیرد. این گزینه محتمل‌تر بوده و به یک دولت کارا و فعال که هیچ نوع اهداف غیرملی و مورد سوطن نداشته و فقط برای اعتلا و پیشرفت مردم افغانستان و ساکنان کشورهای همجوار بگونه‌ی انسانی بیاندیشد، ضرورت دارد. اما برای امروز که مبارزه با تروریسم و تامین امنیت بخشی از نیاز اولیه‌ی زندگی مردم افغانستان محسوب می شود، هر دوی آن راهکارها به زودی ممکن بوده نمی تواند.

سرحدات ملی از عهد امیر شیرعلی تا اکنون نه تنها منازعات ارضی با کشورهای همسایه داشته، بلکه معضله‌ی آبی هم موجود بوده است. جدا از اینکه جامعه جهانی چرا روی پروژه‌ی برق توریدی آنچنان سرمایه گذاری هنگفت نمود و یا چرا آن سرمایه بزرگ را برای مهار آب‌های کشور و تولید برق انجام نداد که خود سوالی است که پاسخ آن تا حدودی برای همگان روشن است. منابع آبی ملی کشور عمدتاً معاونان دریا‌های بزرگ کشور است که ذخایر آبی آن بنا به دلایل متعدد (خشک سالی ها، فصلی بودن آب ها و غیره) کمتر مورد توجه بوده اما دریا‌های بزرگ کشور که در داخل افغانستان و یا در سرحدات کشور جریان داشته و اغلب به خارج از مرزها، در درون کشورهای نیرومند همسایه می ریزند، از زمان تشکیل خط شیرعلی در عهد امیر شیرعلی در شمال و خط گولدسمیت و مکهن در عهد امیر عبدالرحمان در جنوب غرب و یا خط رجوی در عهد امیر عبدالرحمان در شمال غرب و سرانجام خط دیورند در جنوب مدام تا کنون به شکل کم یا زیاد تنش آور تلقی گردیده است. بنأ بسیار مشکل است که این کشور با موقعیت دشوار جیوپولیتیک خود در منطقه به

آنچه که شاید بیش از سیاست‌های اخوان المسلمین در دوران زمامداری به آینده‌ی سیاسی آن ضربه خواهد زد، تداوم سیاست کنونی اخوان پس از سرنگونی مرسی است که مصر را در خشونت فزاینده فرو برده و اخوان المسلمین را از یک حزب منادی اسلام رحمانی و اعتدال و عقلانیت (که سالها از خود به تصویر کشیده بود) به یک حزب جهادی ستیزه‌جوی مشابه حماس و حزب‌الله تبدیل نموده و اعتباری که دهه‌ها نه تنها در مصر بلکه در سراسر کشورهای مسلمان‌نشین نصیب آنان شده بود، در طرفه‌العینی دود شده و به آسمان خواهد رفت. نتیجه آن خواهد بود که نه تنها بازگشت آنان به قدرت، حتا از طریق صندوقهای رأی دشوار و بلکه محال خواهد شد، بلکه اندیشه‌ی که سالها اتویپایی بنیادگرایان اسلامی در سرتاسر جهان بود، به انحطاط و زوال خواهد گرایید، اتویپایی که در دریای موج و خروشان واقعیت‌های سیاست مصر، همچون کوه یخ سرگردانی به سرعت در حال ذوب شدن است.



منبع: رادیو زمانه

بی تفاوتها!

آنتونیو گرامشی

برگردان: مهدی فتوحی

بیزارم از بی تفاوتها. من نیز چون فریدریش هبل گمان می‌کنم زیستن به معنای پارتیزان بودن است. انسانهای دست تنها و بیگانه با شهر نمیتوانند وجود داشته باشند. آن که زنده است، به راستی نمیتواند شهروند باشد و موضع‌گیری نکند. بی تفاوتی، کاهلی است؛ انگل‌وارگی است؛ بی‌جرزگی است؛ زندگی نیست. و از این روست که من از بی تفاوتها بیزارم. بی تفاوتی، وزن مرده‌ی تاریخ است؛ گلوله‌ای سربی است برای فرد مبدع و مبتکر؛ و ماده‌ی راکدی که در آن غالب هیجان‌های درخشان غرق می‌شوند. باتالقی است که شهری که بر می‌گیرد و بهتر از دیوارهای محکم و نیکوتر از سینه‌ی جنگجویان از آن شهر محافظت می‌کند. زیرا در مرداب‌های غلیظ گل آلود خویش حمله‌کنندگان را می‌بلعد و از میان می‌برد و دلسرد می‌کند و گاه نیز ایشان را از اقدام قهرمانانه منصرف می‌کند. بی تفاوتی، قدرتمندانه در تاریخ عمل می‌کند؛ منفعلانه عمل می‌کند، اما عمل می‌کند. قضا و قدر است و آن چه که نمیتوان روی آن حساب کرد؛ آن چه که برنامه‌ها را ویران می‌کند؛ آنچه که طرح‌های خوش‌ساخت را واژگون می‌کند. بی تفاوتی ماده‌ی زشتی است که علیه شعور طغیان می‌کند و آن را خفه می‌کند؛ و این چنین است آن چه روی می‌دهد که در سرّی روی همه هوار می‌شود؛ امکان خیری که یک کُنش قهرمانانه (با ارزش جهان‌شمول آن) می‌تواند به وجود آورد، دیگر آن قدر ناشی از ابتکار معدود افرادی که عمل می‌کنند نیست، بلکه به بی تفاوتی و عدم حضور بسیاری از آنها وابسته است. آن چه رُخ می‌دهد، از این روی نیست که برخی می‌خواهند روی بدهد، بلکه بدین خاطر است که توده‌ی انسانها با میل خویش کناره‌گیری می‌کنند و رخصت فعالیت و کورشدن گره‌هایی را می‌دهند که بعدها تنها شمشیر خواهد توانست آنها را از هم بدرد. بی تفاوتی اجازه‌ی اشاعه‌ی قوانینی را می‌دهد که تنها طغیان خواهد توانست آنها را باطل کند و می‌گذارد انسانهایی بر قدرت سوار شوند که بعدها تنها شورش خواهد توانست آنها را سرنگون کند. تقدیری که به نظر می‌رسد بر تاریخ مسلط است، هیچ نیست مگر نمود وهمی این بی تفاوتی و عدم حضور که در سایه‌ی عواملی پخته می‌شوند، دست‌های معدودی که دام زندگی همگانی را می‌بافند، دست‌هایی که هیچ نظارتی آنها را نگاهبانی نمی‌کند، و توده غافل است، چون اهمیتی به آن نمیدهد. تقدیرهای یک عصر، همه دست‌ساز بینش‌های باریک و اهداف کوتاه‌مدت و بلندپروازی‌ها و علائق شخصی گروه‌های کوچک کُنشگر است، ولی توده‌ی انسانها غافل اند؛ زیرا به آن وقعی نمی‌گذارند. آن گاه عواملی که دیگر پخته شده‌اند، سر بر می‌آورند و دام در سایه بافته شده نیز برای

آن چه رُخ می‌دهد، از این روی نیست که برمی‌خواهند روی بدهد، بلکه بدین خاطر است که توده‌ی انسانها با میل خویش کناره‌گیری می‌کنند و رخصت فعالیت و کورشدن گره‌هایی را می‌دهند که بعدها تنها شمشیر خواهد توانست آنها را از هم بدرد. بی تفاوتی اجازه‌ی اشاعه‌ی قوانینی را می‌دهد که تنها طغیان خواهد توانست آنها را باطل کند و می‌گذارد انسانهایی بر قدرت سوار شوند که بعدها تنها شورش خواهد توانست آنها را سرنگون

ایفای نقش خویش سر می‌رسد. به همین روی، به نظر چنین می‌رسد که تقدیری هست در فروفکندن همه چیز و همه کس. به نظر می‌رسد تاریخ هیچ نیست جز یک پدیده‌ی طبیعی عظیم؛ یک فوران و یک زمین لرزه که همه قربانی او می‌شوند: آن که خواسته و آن که نخواست، آن که می‌دانسته و آن که نمی‌دانسته، آن که کُنشگر بوده و آن که بی تفاوت؛ و این آخری به خشم می‌آید و می‌خواهد خود را از پیامدهای رویداد میرا کند. می‌خواهد آشکارا بگوید که او نمی‌خواسته، وی مسوول نبوده. برخی ترجم آمیزانه ناله می‌کنند، بقیه وقاحت بارانه دشنام می‌گویند، ولی هیچ کس از خویش نمی‌پرسد-یا اندک‌اند آنان که از خویش می‌پرسند: اگر من هم وظیفه‌ام را انجام داده بودم؛ اگر سعی کرده بودم ارزشی به اراده‌ی خویش بگذارم و به نظر خود، آیا آن چه رُخ داده است، روی می‌داد؟ ولی هیچ کس نیست-یا اندک‌اند آنان که از بی تفاوتی خویش ضربه‌ی می‌خورند و از دیربازی شان و از اغوش نگشودن برای... و کُنش نوزیدنشان با گروه‌های شهروندانی که دقیقاً برای پرهیز از همان شر می‌جنگیدند و تکلیف خویش را برای بازآوردن آن خیر به انجام می‌رسانند. بیشترشان اما ترجیح می‌دهند در رویدادهای رُخ داده سخن از ورشکستگی آرمان‌ها بگویند و برنامه‌های به شکست انجامیده و از این دست دلخوش‌کنک‌های دیگر؛ و این گونه غیبت خویش را در ایفای هر مسوولیت از سر می‌گیرند. البته نه از این بابت که از قبل نمیتوانند چیزها را واضح ببینند و چندباری قادر نبوده‌اند راه‌حل‌های خوبی را پیشنهاد بدهند برای مشکلات حاد یا مشکلاتی که نیاز به آمادگی وسیع و زمان کافی داشته‌است و به همان نسبت اضطرابی بوده‌است، بلکه به این دلیل که این راه‌حل‌ها با حالتی بسیار زیبا عقیم می‌ماند و این مشارکت در زندگی همگانی با هیچ نور اخلاقی‌یی جان نمی‌یابد؛ چون یک محصول کنجکاوای روشنفکرانه است و نه ناشی از احساس گزنده‌ی یک مسوولیت تاریخی که همه را در زندگی کُنشگر می‌خواهد و لادری‌گرایی و بی تفاوتی را به هیچ روی نمی‌پذیرد. همچنین بدین خاطر نیز بیزارم از بی تفاوتها: زیرا ناله‌ی معصوم جاوید بودنشان، ملولم می‌کند، من از هر یک از ایشان حساب می‌پرسم که چگونه تکلیفی را که زندگی برایشان مقرر کرده و روز به روز مقرر می‌کند، به انجام رسانده‌اند؟ از هر آن چه کرده‌اند و به ویژه از هر آن چه نکرده‌اند و احساس می‌کنم بتوانم سخت باشم و ترجم خویش را تلف و اشکهایم را با آنها قسمت نکنم. من پارتیزانم، زنده‌ام و در وجدانهای ستر همسوی خویش صدای تپش کُنشگری شهر آینده‌ی را می‌شنوم که بخش من دارد آن را می‌سازد؛ و در آن، زنجیره‌ی اجتماعی روی افراد معدود سنگینی نمیکند و در آن هر چیزی که روی می‌دهد اتفاقی و قضا و قدری نیست، هوشمندانه است. در آن شهر هیچ کس نیست که بر پنجره به تماشا بماند، آن گاه که اندک کسانی دارند از جان خویش در می‌گردند و رگهایشان در این فداکاری دریده می‌شوند و کسی با آنان نیست که بر پنجره بماند و کمین کند تا از اندک خیری که کُنشگری کسانی چون او به همراه آورده، استفاده کند و اوهاام خویش را با توهین به آن که دست از جان شسته و رگش دریده شده، بیرون بریزد که چرا در نیل به اراده‌ی خویش موفق نبوده است. من زنده‌ام. من پارتیزانم. پس بیزارم از آن که مشارکت نمیکند. من از بی تفاوتها بیزارم.

افغانستان، سرزمین اقلیت‌های قومی

بیات‌ها و قزلباشان

کوهبندی

باغ، مالستان، جاغوری و ناور و همین گونه در ولایت غور و یا کشم بدخشان و در دره‌ی صوف سمنگان به وظایف اداری و یا زمینداری مصروف شدند. این تیره‌ی نژادی در ساحه‌ی چهاردهی شهر کابل، ولسوالی پغمان، گذر علی رضاخان و در ولایت غزنی در اطراف دره‌ی قیاق، گل باوری، خواجه عمری و در ولسوالی انجیل و کرخ هرات و بویژه در نیمروز هم به کثرت زندگی می‌نمایند.

بنا به قول تاریخ احمدشاهی، ایل جوانشیر از غوریان هرات توسط احمد شاه ابدالی در محله‌ی چنداول اسکان گزین و ایل افشاری‌ها در نانکچی افشار و افشار تپه سکنا داده شد. همچنان آن ایل در سال ۱۱۶۹ ه.ق توسط احمد شاه ابدالی در قندهار و در سال ۱۱۸۶ ه.ق با سپاه تیمور شاه به کابل وارد و در ساحات قریب به بالاحصار، بی بی مهری، ریکاخانه و قلعه‌ی ریکا مقیم گردید. در عهد امپراطوری احمد شاه و اولاده‌ی او بویژه در عصر تیمورشاه، قزلباشان در اداره‌های دولتی نقش عمده و اساسی داشتند.

بیات‌ها و قزلباشان افغانستان مردمان تعلیم یافته و متخصص و به شکل طبیعی و مادر زاد اهل حرفه و هنر تلقی می‌گردند. بنیانگذاران بسیاری حرفه‌ها و صنایع دستی این مردم اند. این تیره‌ی نژادی از همان ابتدا به عنوان یک اقلیت صاحب امتیاز و دارای تعلیم یافته‌های متناسب به زمان، مورد احترام زمامداران وقت و مردم افغانستان بوده و تاکنون به حرمت تمام به این آب و خاک خدمت می‌نمایند.

در مورد موقعیت اجتماعی و جایگاه آنها همین بس است که بنا به حکم امیر حبیب الله به غیر از طایفه‌ی ریکا و درانی دیگر اقوام شامل قوای نظامی حکومت نمی‌شد.

اولین نخست وزیر غیرخاندانی که در دوره‌ی او اولین قانون اساسی مشروطیت در دهه‌ی ۱۳۴۰ تدوین و بعد از طریق لویه جرگه تأیید گردید، از همین مردم و مربوط به ایل ریکا می‌شود.

استاد مشعل، هنرمند معروف هرات و یا بهزاد دوم و روحانی معروف افغانستان میر علی اصغر شعاع از همین مردم بودند.

هم اکنون نیز تعلیم یافته‌ها، متخصصان، دولت مردان و روشنفکران نامدار افغانستان به این تیره‌ی نژادی منسوب بوده اند.

منابع:

۱. قزلباشان افغانستان، تالیف محمد احسان پژوهش، چاپ دوم (کابل: ۱۳۸۴)
۲. مجله پیام، انتشارات یونسکو(کابل: ۱۳۷۳)
۳. تاریخ احمد شاهی، محمود الحسینی. مقدمه و تصحیح دکتر مولای(تهران: ۱۳۸۶)
۴. تاریخ تیمورشاهی، عزیزالدین وکیل فوفلزای(کابل: ۱۳۳۹)

محققان تعداد واحدهای اتنیکی شامل در جغرافیای بشری افغانستان را ۵۴ قوم حساب کرده اند. این اتنی‌ها نظر به تکامل تاریخی مناسبات اجتماعی از رشد متفاوت در عرصه‌های مختلف زندگی برخوردار بوده و هر یکی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی از همدیگر متمایز اند.

نا گفته نماند که مساله‌ی ملی و قومی بعد از جنگ اول جهانی، در حقیقت واژه‌های معمول عصر جدید (سرمایه داری) است که بر مبنای حفظ منافع اجتماعی و سیاسی، طبقات مختلف هر اتنی به شکل کم یا زیاد از آن حمایت و یا از آن متاثر می‌باشند.

در میان اقوام و ملیت‌های ۵۴ گانه‌ی کشور، یکی هم بیات‌ها و قزلباشان افغانستان است که یکی از اقلیت‌های با جایگاه خاص و موثر ملی در جامعه و تاریخ افغانستان به حساب می‌آیند. مفهوم اقلیت از آن جهت روی آنان تطبیق میگردد که بنا به تعریف لوئیس وبرت، مفهوم اقلیت به گروهی از اشخاص اطلاق میگردد که به سبب برخی از خصوصیات اجتماعی و فرهنگی خود، با برخورد متفاوت و متمایز با دیگر اعضای جامعه که در آن زندگی می‌کنند، روبرو می‌شود و در نتیجه خود را در معرض نوعی تبعیض جمعی می‌بیند.

این گروه نژادی که تا هنوز هم با رسم سنتی درون همسری خصوصیات اتنیکی خود را به جدیت حفظ کرده است، از جمله‌ی اقلیت‌های ترک تبار افغانستان به شمار می‌رود.

ترکان در شمال، شرق و مرکز خراسان چندین قرن قبل از اسلام جا به جا شده بودند. نویسندگان عهد کوشانی، در مجموع معتقدند که این منطقه اول در دست ترکان کوشانی و سپس یفتلی(هیاطله و یا هون‌های سفید) قرار داشت. مارکوارت عقیده دارد که تا عصر ظهور اسلام خصوصیات نژادی و فرهنگی ترکان کاملاً در این منطقه محسوس بود.

به قول اصطخری تا روزگار او ترکان زمین داور و خلیج(در مرکز افغانستان کنونی) هیئت ظاهری و زبان خود را حفظ کرده بودند. تا قرن چهارم ه.ق دولت سامانی روی این اقوام اعمال قدرت و نفوذ و یا از نیروی آنان بهره‌ی نظامی میگرفت.

پیش از اینکه الپتگین غزنی را فتح نماید، غلامان ترک تبار به حیث حکام سامانی بر این منطقه حکومت می‌نمودند، تا آنکه در نهایت نوبت به الپتگین رسید.

پس از ورود بابر میرزا و اولاده‌ی او به کابل در ۹۵۲ ه.ق این تیره‌ی نژادی در شهر کابل، هرات، قندهار و غزنی جا به جا گردید. در شهر کابل قزلباشان در مناطق وزیر آباد چنداول، مرادخان، قلعه‌ی محب، قلعه‌ی محمود خان و نقاط دیگر ساحات و در شهر غزنی در منطقه‌ی مونگور، نوعی، قره باغی، بکاول و دریای ولسوالی خواجه عمری، قره

بررسی شتاب زده از جنبش...

و بگونه‌ی بطی و آرام و یا به کندی و سینه‌خیز به ساختار دیگر گروه‌های اجتماعی هم سرایت می‌نماید. اما از آن تاریخ به بعد مبارزات تجدیدخواهی معاصر، بعد از شکل‌گیری، از کمبودها و محدودیت‌های متنوع رنج می‌برد. آشنایی ناقص و یا بی‌خبری از جهان، شیفتگی مفرط و بدون بررسی و نقد از نواها و ستودن کار دیگران، چاره رفع مشکل تلقی می‌گردید.

در این برهه به تدریج ایمان طبقات بالا به دوام زندگی تضعیف می‌گردید، ولی عکس‌العمل کماکان همانند گذشته مبارزه و ستیز با اندیشه‌ها و افکار نو بود. در این میان تعداد حکومتگران در مقایسه با توده‌های میلیونی تحت حاکمیت به کمیت انگشتان دست هم نمی‌رسید.

در این برهه، همزمان با ختم جنگ اول جهانی، در جهان اسلام گونه‌هایی از تقلید و پیروی از غرب آغاز می‌گردد. کمال آتاترک در ترکیه، رضا شاه در ایران و امان‌الله در افغانستان از پیش‌کسوتان این مسیر شمرده می‌شوند.

فکر می‌کنم تداوم ضربات تازیانه‌ی بیگانگان، آنان را به یکنوع همسویی و اتحاد و یا به بیداری سیاسی

در مقابل دشمن مایه گرفته بود، راه و چاره‌ی کار را بازهم تقلید کورکورانه از فاتحان انتخاب می‌کرد. در این عرصه همه به دنبال گمشده‌ی ایده‌آل خود و ایده و اندیشه و آموزگاران سزاوارتر از دیگران سرگردان بودند. در نگاه نوگرایان، تمدن‌پذیری و غرب‌گرایی تنها راه و چاره‌ی کار بود، در این میان عده‌ی دیگر سرب‌برکشید که دلبستگی فرهنگی با غرب را همراه با یک نوع میهن پرستی توأم و دشمنی با غرب و انگلیس را از هم تفکیک می‌کردند.

ولی برای چند و چونی تقلید و حدود و ثغور آن و یا زیان و زبونی آن، ارزیابی منطقی که با حال و هوای این وطن و ساکنان این مرز و بوم همخوانی داشته باشد کمتر توجه صورت می‌گرفت.

تبارز احساسات و یافته‌های نو فرهنگی با استفاده از جو موجود سیاسی، کابل و دیگر مراکز ولایات را به گونه‌ی محدود تکان فکری داد. با ورود سرمایه و دانش غربی دگرگونی بیشتر شکل گرفت و طرفه‌تر از همه استقلال طلبان غرب ستیز، پای غرب را بیشتر به کشور راه دادند. در بستر جو موجود سیاسی تساهل و تسامح دینی زیر سیطره‌ی افکار و تلقیات شبه‌غربی اقلیت مذهبی و ملی را تشویق به حمایت از نظام و یا در سطح وسیع‌تر از غرب

توده‌های محکوم مامور و مجبور به اطاعت بوده، ولی دستگاه حاکم هیچگاه به پاس آن رعایت در حدود قانون، فرمان‌خدايي و یا عرف انسانی را رعایت نمی‌کردند. هیچ نوع رعایت امنیت شغلی و آزادی‌های مدنی مردم در نگاه حکومتگران وجود نداشت. از آن سبب احساس وطن دوستی و حرمت به نظام به هیچ صورت در قلب‌ها و افکار شکل نمی‌گرفت. خودکامگان زورگو که تباری با بیگانگان و بند و بست پشت پرده سیاسی با قدرتهای فراکشوری را یگانه راه چاره‌ی تداوم قدرت می‌دیدند، مدام در تکیه به ایمان دینی مردم جوسازی فکری کرده و کمتر به عدالت و قانونمندی و بیشتر به زور، اجحاف و ستم تکیه می‌نمودند.

نمود.

رواج شهرنشینی نه تنها آن مراکز را به کانون تبادل‌ه‌ی کالا و جنس، بلکه به کانون تبادل‌ه‌ی افکار نیز مبدل کرد. تجدیدخواهان این عهد‌علیه‌ی سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی غرب حساس، دولت را متهم به بیداد و هرزگی و یا در همدستی با بیگانگان متهم می‌کردند تا آنکه در جریان دهه‌ی ۱۳۴۰ه.ش دربار زیر فشار غرب و همسایه‌ی شمالی به انعطاف مجبور و زمینه‌ی مشروطیت را فراهم کرد.

این وضعیت به تبارز باورهای سیاسی سودمند واقع گردیده و مجال تلاش و تجدیدخواهی را بیشتر فراهم کرد.

در بستر این نظام سیاسی بود که بعد از نیم قرن تشنیت تیوریک و مبانی فکری، تجدیدخواهان این سرزمین از لحاظ تیوریک مبانی فکری شان را تنظیم و در قالب سه جریان فکری (تجدیدخواهی دینی، چپ‌گرایی میهن پرستانه و ملی‌گرایی مدافع تمدن غرب) برآمد قانونی کردند.

کشانیده بود. از آن به بعد در این جغرافیا تلاش برای رهایی از چند سو آغاز گردید. مبارزات تجدیدخواهان آن عصر علاوه بر پیکار با استبداد و فرمانروان ستمگر، حامیان خارجی آنها را نیز آماج قرار داده و تبدیل به مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری گردید.

نظام با جوسازی کوشید موضوع اثبات و یا احیا و بازسازی هویت را به تاریخ سازی راست و یا دروغ محول گردانیده و یکنوع فضای عمیق ایجاد نماید اما در هر دو حالت اعتبار و ارزش مرهون اعصار ماقبل اسلام از آتشکده زردشت در بلخ (عصر روستایی) و بتکده‌های کوشان شاهان و نژاد و تبار مایه می‌گرفت. عدم تجسس علمی در مورد شناسایی ریشه‌های ناتوانی کمتر مورد نظر بود. در بستر نو، بویژه در عرصه‌ی فرهنگ و اطلاع رسانی خداوندگاران نو در حال تکوین بود.

جستجوی راه که از احساس حقارت

برگی از تاریخ

نظری بر چگونگی اخذ مالیات از ظهور اسلام تا

۱۷۴۷م در افغانستان

توغل

قبل از اسلام مردم خراسان به چندین شیوه امرار معیشت می‌کردند که زراعت، مالداری، پیشه‌وری، تجارت و شکار مهمترین آنها را تشکیل میداد.

کله داران و مالکان اراضی در روستاها به نظام حاکم خراگ (خراج) با مالیات ارضی و یا مالیات سرانه (گزیت) یا جزیه می‌پرداختند. اعراب مسلمان بعد از دسترسی به خراسان و ایران به روش قانونمند اخذ مالیات دست یافته و با پاره‌یی اصلاحات در آن، بویژه مالیات بر اراضی آبی را افزایش دادند. چون در زبان عربی حرف گ وجود نداشت، آنها گ را به ج تغییر داده و کلمه خراگ را به خراج و کلمه گزیت را به جزیه تبدیل کردند.

مالیات اراضی روی نوعیت محصول تقسیم بندی و از هر جریب زمین گندمزار ۴ درهم و از هر جریب جوزار ۲ درهم و از هر جریب تاک ۶ درهم خراج اخذ می‌گرفتند. طبق اصول اسلام مالیات سرانه (جزیه) و مالیات اراضی (خراج) در بیست و سه سال اول فقط از کفار اخذ می‌گردید.

بعدها مسلمانان تنها عشر پرداخته و از خراج و جزیه معاف بودند. اما در عهد حجاج بنا بر افزایش مخارج جنگی بویژه برای فتح کابل و جنوب هندوکش، آن شیوه بار دیگر معمول گردید. به تدریج وصول مالیات و خراج به حکام محلی غیرعرب سپرده شد.

اولین حاکم محلی که بعد از دیدار با خلیفه‌ی چهارم (امام اول شیعیان) به این وظیفه رسید، ماهوی سوری حاکم مرو بود که به کمک او آخرین شاه ایران به نفع مسلمانان کشته شده بود.

علاوه بر مالیات، امور دیگر که مردم خراسان را بیشتر رنج می‌داد، کار اجباری (بیگار) برای حفر و تنقیه مجاری آبیاری، حصارها و قلعه‌های جنگی، کاخ‌ها و مراکز حکومتی، احداث و یا تعمیر راه‌ها و محل اطراق کاروان‌های تجاری و غیره بود.

به تدریج سختگیری در مورد اخذ مالیات بیشتر گردیده و هر که خراج و جزیه می‌پرداخت، با اخذ صفحه‌ی سربی که آنرا باید به گردن می‌آویخت، از دیگران تفکیک می‌شد.

بعدها به جای آویختن صفحه‌ی سربی در گردن، شیوه‌ی مهر کردن معمول گردید. مردم آزادی پسند و روستاییان خودمختار خراسان هر دو عمل را به دیده‌ی بد نگریسته و آنرا به مثابه‌ی داغ بردگی، اهانت به خود تلقی می‌نمودند. فاتحان، اراضی مالکانی را که بر ضد آنها جنگیده و یا منسوب به معابد آن عهد، و یا دولت‌های سابق بود، دولتی اعلان می‌کردند و بر روستاییان که از آن اراضی بهره می‌گرفتند، خراج وضع می‌نمودند. بدین شیوه سیطره‌ی حاکمیت بر نظام معیشتی مردم استحکام یافت.

مالکان اراضی به شتاب تمام در تفاهم با اعراب قرار گرفته و با پرداخت مالیات که از بازوی دهقانان حاصل می‌گردید، صاحب امتیاز شده ولی توده‌های زحمت کش نهایت آزرده خاطر گردیدند. عصیان خراسان علیه بنی امیه از همین جا ناشی می‌گردد. تفاهم اعیان خراسان با اعراب مسلمان دشمنی توده‌های رنج‌دیده را نسبت به خود افزایش داده و در انتظار به مثابه خائنان به مردم و وطن تلقی می‌گردیدند.

به دنبال آن اجاره بندی زمین مرسوم گردید. در این شیوه زارعان، زمین را به بدل نصف، ثلث (یک سوم)، ربع (یک چهارم) و خمس (یک پنجم) (۱/۲، ۱/۳، ۱/۴، ۱/۵) محصول کشت می‌کردند. سهم بندی محصول مربوط به مالکیت روی زمین، مالکیت ابزار کار، ملکیت روی حیوانات کاری، بذر و یا منابع آب اتکا داشت. در این سیستم اراضی از نگاه پرداخت مالیات به سه نوع تقسیم می‌شد: ۱- اراضی دولتی که خراج اخذ می‌شد ۲- اراضی شخصی که عشر می‌پرداخت ۳- اراضی موقوفات که از مالیات معاف بودند.

بعد از سقوط حاکمیت اعراب بویژه عصر طاهریان اوضاع رو به بهبود نهاد. بهترین سند در مورد عدالت و عقلانیت دولتی از نامه طاهر ابن حسین به فرزندش عبدالله ابن طاهر در مورد خراج و رعایا مشهور می‌باشد: "به خراج زمین توجه کن: رعایا بی چون و چرا آنرا می‌پردازند. پس تو آنرا بر طبق حق و عدالت بر مبادی تسلاوی و عمومی میان همه کسانی که باید مالیات بدهند تقسیم کن. به هیچ وجه نجیب را از آن به خاطر نجابتش معاف مدار و نه ثروتمند را به خاطر ثروتش و نه دبیر خود را و نه هیچ یک از نزدیکان خود را. این مالیات را به میزانی بیش از آنچه مردم می‌توانند بپردازند مگیر، عوارض فوق العاده بر مردم منه و در رفتار خود با همه افراد حق را مرعی دار زیرا به این وسیله علاقه و بستگی آنها به تو و خشنودی عامه مردم تامین می‌شود." و به امور فقرا و ناتوانان توجه خاص مبذول دار و همچنین به کسانی که نمی‌توانند به تو اطلاع دهند که مالیات و عوارض نامشروع از ایشان دریافت کرده اند و همچنین فراموش شدگان که نمی‌توانند با احقاق حق خویش نایل گردند. محرمانه از وضع آنان اطلاع حاصل کن و اشخاص حسابی را از اتباع خود به مراقبت ایشان بگمار."

اما سلسله‌ی صفار در این مورد بدتر از ملاکان، در بهره کشی دهقانان جسارت نمود و حتا از پیر زانی که با دوک، پشم و یا نخ می‌ریشتند یک نوع مالیه اخذ می‌کرد.

خراسان بعد از رهایی و دسترسی به استقلال به سلسله مراتب متنوع حیات ارباب رعیتی و ملاکی دست یافت. خراج، جزیه، عشر و مالیات دیگر به دمشق و یا به بغداد ارسال نمی‌شد. استحکام مناسبات فیودالی در آن عصر، به یک امر ترقیخواهانه تبدیل و یک نوع اعتلای اقتصادی را به بار آورد. اراضی به دست ملاکان بزرگ و دهقانان خرده مالک تقسیم گردید. اضافه محصول به دکه‌هایی که بعدها به دکان (محل فروش) عربی تبدیل گردید، انتقال و به فروش می‌رفت. در عصر آل سامان مناسبات ملاکی انکشاف بیشتر یافته و زندگی در خراسان با رونق تر گردید.

این وضعیت در عصر غزنویان رو به افول نهاد. بیهقی از قول محمود خطاب به رعایا می‌نویسد: "هر پادشاهی که قویتر باشد و از شما خراج خواهد و شما را نگهدار خراج باید داد."

اوضاع در عصر مسعود نهایت دردناک گردیده و روستاییان آماج اخازی و چپاول و غارت حکام گردیدند. بیهقی می‌نویسد: "سوری مردی متهور و ظالم بود. چون دست او را گشاده کردند، بر خراسان، اعیان و روسا را بر کند و مالهای بی اندازه ستد و آسیب ستم او به ضعفا رسید و از آنچه سنده بود، از ده درم پنج سلطان را بداد." در عصر سلجوقیان اقطاع در کنار مالیات بسط یافته و نظام ملکیت اراضی دچار تغییر عمیق گردیده و روستاییان زیر فشار شدید قرار گرفتند.

بهره کشی روستاییان در عهد یلغار قوت‌های مهاجم مغول نهایت انکشاف یافت. جمع‌آوری مالیات با اقدامات و فشار بیرحمانه توأم بوده و لشکریان مغول بنام جامگی و علوفه برای حیوانات بارکش و سواری به ...

کارگران رسانه‌یی در افغانستان: بهره‌کشی و بی‌پناهی



به بیان دیگر، تعدد نهادهای مدافع حقوق کارگران رسانه‌یی بجای اینکه جو رقابت مثبت ایجاد کرده و منجر به رشد و بالندگی ساختارهای دفاعی و عملیاتی این نهادها شود، آناژشی تشکیلاتی ایجاد کرده و از موثریت کاری آنها کاسته است.

با این همه، تنها راهی که به خبرنگاران و سایر کارگران رسانه‌یی باقی میماند ایجاد تشکیلات واحد و قدرتمندی است که بتواند در برابر خلاف‌کاری‌های دولت و دیگران ایستادگی کرده و از حقوق آنان دفاع کند.

کارگران رسانه‌یی تنها از این راه می‌توانند فریاد عدالتخواهی شان را رساتر بلند کنند و به بسیج مدنی نیروهای دموکرات، جامعه‌ی مدنی و مدافعان حقوق بشر برای اعمال فشار بیشتر بر ارگانهای دولتی، غیردولتی و مالکان رسانه‌ها به هدف تامین حقوق کارگران موفق شوند.

نتیجه‌گیری

کارگران رسانه‌یی به مثابه‌ی قشر تازه‌یی از طبقه‌ی کارگر در افغانستان با آنکه نسبت به قشرهای سنتی این طبقه از عمر کمتری برخوردار است، اما آینده‌ی روشن‌تری دارد و اگر به صورت درست بسیج و سازماندهی شود، نقش بزرگی در ایجاد دگرگونی و تحول سیاسی-اقتصادی در کشور خواهد داشت. زیرا این قشر از کارگران به دلیل بهره‌کشی بیشتر سرمایه‌داران (مالکان رسانه‌ها)، نبود امنیت شغلی و بیمه‌ی بهداشتی، مزد کاری کم و بی‌توجهی دولت، نفرت و انزجار بیشتری نسبت به سیستم سیاسی حاکم دارد و بسیاری از کارگران رسانه‌یی به ماهیت بهره‌کشی سرمایه‌داران و ارزش افزونه‌ی پی برده‌اند و میدانند که بورژواهای کهن و جدید چگونه تار و پود ذهن خلاق شان را در اسارت گرفته‌اند. اگر این نفرت و عصیان به خوبی مدیریت شود، تلاش برای رسیدن به جهان دیگر، ممکن‌تر میشود.

سرچشمه‌ها

- مجموعه‌ی قوانین منتخب، قانون رسانه‌های همگانی، نشر وزارت عدلیه، چاپ کابل: ۱۳۸۶ خورشیدی
- جریده‌ی رسمی، قانون کار، نشر وزارت عدلیه، چاپ کابل: ۱۳۸۵ خورشیدی
- سایت اینترنتی رادیو آزادی: <http://da.azadiradio.org/content/article/25080808.html>
- گزارش دیدبان رسانه‌ها (حمل ۱۳۹۲)
- قرارداد استخدام کارکنان تلویزیون افغان

تک‌روانه نیز که در برابر روند دموکراتیزاسیون مقاومت میکند، مانع پیشروی انسان دگراندیش میشود. برای زمامدار، سیاستگر و بنیادگرایی دینی‌یی که در آغوش جامعه‌ی بسته و غیردموکراتیک پرورش یافته و با خشونت و تعصب بزرگ شده است، تحمل اینکه فردی بیاید و کارنامه‌های او را زیر پرسش جدی ببرد، دشوار است. زیرا او در جامعه‌ی "عقل" و "بالغ" شده که فقط یک اندیشه‌ی خرافی و سیستم سیاسی استبدادی در آن میدان دار بوده و دیگران از ترس تکفیر و ترور خودسانسوری کرده‌اند و ایده‌هایشان با مرگ آنان دفن شده است. به این ترتیب، خودسانسوری ریشه در استبدادزدگی دیرین جامعه‌ی افغانستان دارد و از گذشته به ما میراث مانده است که بدون نهادینه‌شدن دموکراسی از میان رفتنی نیست.

پنهان‌سازی حقیقت و خودسانسوری، مسخ واقعیت و مثله‌کردن اندیشه‌های خودی به دست خود است که سد

کارگران رسانه‌یی به مثابه‌ی قشر تازه‌یی از طبقه‌ی کارگر در افغانستان با آنکه نسبت به قشرهای سنتی این طبقه از عمر کمتری برخوردار است، اما آینده‌ی روشن‌تری دارد و اگر به صورت درست بسیج و سازماندهی شود، نقش بزرگی در ایجاد دگرگونی و تحول سیاسی-اقتصادی در کشور خواهد داشت. زیرا این قشر از کارگران به دلیل بهره‌کشی بیشتر سرمایه‌داران (مالکان رسانه‌ها)، نبود امنیت شغلی و بیمه‌ی بهداشتی، مزد کاری کم و بی‌توجهی دولت، نفرت و انزجار بیشتری نسبت به سیستم سیاسی حاکم دارد و بسیاری از کارگران رسانه‌یی به ماهیت بهره‌کشی سرمایه‌داران و ارزش افزونه‌ی پی برده‌اند و میدانند که بورژواهای کهن و جدید چگونه تار و پود ذهن خلاق شان را در اسارت گرفته‌اند. اگر این نفرت و عصیان به خوبی مدیریت شود، تلاش برای رسیدن به جهان دیگر، ممکن‌تر میشود.

جدی در برابر اطلاع‌رسانی آزاد شمرده میشود. خودسانسوری سبب هویت‌زدایی کارگران رسانه‌یی شده و کیفیت کار رسانه‌یی را پایین می‌آورد که در نتیجه منجر به از میان رفتن پرستیژ انسانی آنان میشود.

ضعف سازمانی کارگران رسانه‌یی

در افغانستان چندین نهاد، اتحادیه و انجمن که هر کدام بیشتر از هم‌ردیفان خود لاف دفاع از حقوق ژورنالیستان و خبرنگاران (کارگران رسانه‌یی) را میزنند، وجود دارد؛ اما این نهادها غیر از چند برنامه‌ی پروژه‌یی و انجویی، کاری از پیش نبرده‌اند و تا کنون حرکت امیدوارکننده‌ی بی‌از آنان دیده نشده که دولت و یا مالکان رسانه‌ها را به چالش بکشد و از این طریق برای تامین حقوق کارگران رسانه‌یی گامی برداشته شود.

ادامه از صفحه ۲

پرورش در جامعه‌یی که بیشتر چندقانونی بوده و ملت‌سازی در آن بحرانی است، اهمیت چندانی به نهادینه‌سازی قانون نمیدهند. یکی از نخستین قربانیان این خودسری کارگران رسانه‌یی هستند.

نقض حق دسترسی به اطلاعات از سوی دولت

انتقاد اکثر خبرنگاران و ژورنالیستان از دولت افغانستان اینست که مقامهای افغان در بسیاری موردها حاضر نیستند تا در کار اطلاع‌رسانی با آنان همکاری کنند. در برخی موردها هم مقامهای دولتی از تبعیض اطلاعاتی کار میگیرند و عده‌یی را در جریان قضایا میگذارند و عده‌ی دیگر را نه. (گزارش دیدبان رسانه‌ها، صفحه ۲)

در حالیکه ماده‌ی پنجم قانون رسانه‌های همگانی حکم میکند که "هر شخص حق دارد معلومات را طلب و دریافت نماید. دولت بنابر تقاضای اتباع کشور معلوماتی را که مطالبه میشود، فراهم میکند، مگر اینکه معلومات مطالبه شده راز محرم نظامی بوده و افشای آن امنیت، منافع ملی و تمامیت ارضی کشور را با خطر مواجه سازد و یا به حقوق دیگران صدمه وارد نماید." (قانون رسانه‌های همگانی، صفحه ۱۰۹)

تعریف گنگ از امنیت و منافع ملی سبب شده تا مقامهای دولتی زیر سایه‌ی آن از ارایه‌ی معلومات به خبرنگاران و ژورنالیستان شانه خالی کرده و به این ترتیب ناتوانی‌ها و کم‌کاری‌هایشان را پنهان کنند.

سهل‌انگاری حکومت در فرستادن قانون حق دسترسی به اطلاعات به پارلمان نشان میدهد که حلقه‌هایی در حکومت افغانستان از اینکه پابند به ارایه‌ی اطلاعات و معلومات به رسانه‌ها و خبرنگاران شوند میترسند و به این دلیل عمداً نمیخواهند تا قانون یادشده از سوی پارلمان تصویب و اجرایی شود. قانون حق دسترسی به اطلاعات از دو سال بدینسو در گرو حکومت است و سرنوشت روشنی ندارد.

نظری بر چگونگی اخذ...

تبعیت از چنگیزخان به بهره‌کشی بی‌رحمانه می‌پرداختند. در این عصر به سلسله انکشاف اقطاع، سیورغال (اراضی اهدای و موروثی) ایجاد گردیده و بهره‌کشی از رعایا به حد اعظمی رسید.

به تدریج در بستر آن امپراطوری امارت-های دست‌نشانده‌ی مغولی به میان آمد که میزان خراج وارد دوران مضاعف بهره‌کشی (استثمار ملاک + مالیات امارت + هدیه برای مغول‌ها) گردید.

تیمور که حامی منافع طبقه اعیان (ملاکان، بازرگانان و مالداران بزرگ) ترک تبار بود، همانند مغول‌ها به غارت و ویرانی رعایا ادامه داده و فقط پیشه‌وران را مورد حمایت و دیگران را علاوه بر تاراج مجبور به پرداخت غرامات نیز می‌نمود. اما اولاده‌ی او ثبات و استقرار نظام را از طریق دربار هرات بار دیگر احیا و زمینه‌ی آرامش خاطر برای روستاییان را بویژه در خراسان آن عهد به میان آورد. اراضی دولتی محدود و مالکیت شخصی انکشاف یافته و متحدان نظام اغلب از مالیات معاف و مالیات مبتنی بر توان پرداخت روستاییان مورد سنجش قرار گرفت.

سقوط تیموریان هرات این منطقه را بی‌صاحب و میان امپراطوری صفوی در ایران، مغولیه در هند و ازبکان در آسیای مرکزی تقسیم نمود.

در بستر این فروپاشی ایل دیگری که اغلب مورخان آن‌ها را ترک تبار خوانده‌اند در عرصه‌ی تاریخ ظاهر گردید. این ترک تباران را خلج می‌نامند که با افغان تباران مخلوط و به غلجه و یا غلجایی معروف گردیدند. نفوذ عظیم سران غلجایی در درون ایل که در جریان قرن دهم - دوازدهم ه.ق که از نظام عشیره‌یی به پدرشاهی و فیودالی دست یافته بود، سبب شد که در سال ۱۷۰۹ قندهار را از دست صفویان خارج نماید. این سلسله به جای اتکا به نظام مالیاتی برای بقای نظام به لشکرکشی پرداخته و با کشور گشایی و غارت همسایگان اتکای اصلی کار سیاسی اش را برای تمویل اقتصادی پایه‌گذاری نمود.

کشور گشایی و اتکا به غنایم جنگی عمری چندان نداشته و زمینه را برای نادر افشار و سرانجام ظهور سلسله‌ی نو(افغانان درانی) داد.

منابع:

- ۱- تاریخ ایران، نوشته‌ی متخصصان اتحاد شوروی، ترجمه‌ی کریم کشاورز، چاپ پنجم (تهران: ۱۳۶۳)
- ۲- ایران(خراسان بزرگ) تحت سلطه خلفای عرب، نوشته‌ی یاکوبوسکی، ترجمه‌ی کریم کشاورز، چاپ پنجم(تهران: ۱۳۶۳)
- ۳- روابط اجتماعی خراسان بزرگ در قرن هفتم و نیمه‌ی اول قرن هشتم میلادی، نوشته‌ی یاکوبوسکی، ترجمه-ی کریم کشاورز، چاپ پنجم (تهران: ۱۳۶۳)
- ۴- تاریخ بیهقی، ابولفضل محمد بن حسین بیهقی، چاپ کلکته(سال: ۱۸۶۲م)



از اعلامیه‌های مرکز مطالعات صلح و توسعه:

۱۰ سرطان ۱۳۹۲ خورشیدی

نقش سازنده مردم در انتخابات آینده نباید نادیده گرفته شود

درک کرده اند که خوب را از بد و بد را از بدتر چگونه تشخیص دهند؛ و از این نظر میدانند که انتخابات پیش رو چقدر برای آینده ی کشور مهم است. سومین انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی کشور، قرار است در اوایل سال آینده ی خورشیدی برگزار شود؛ سالی که آغاز دهه ی تحول است و یکی از عوامل پیروزی و یا شکست افغانستان پس از دو هزار و چهارده در رای مردم نهفته است. اگر آنان، رای خود را به درستی به کار برده و حق سیاسی خود را به کسی که توان نمایندگی و دفاع از آن را دارد، بسپارند، در آن صورت مشکلات شهروندان درک شده و به آنها راه حل پیدا میشود. اما، اگر مردم همچنان ابزار سوءاستفاده های سیاسی سیاستگران شده و قربانی خواست های قبیله یی، قومی، زبانی و تنظیمی شوند، درد مردم همچنان بی درمان باقی خواهد ماند و انتخابات آینده نه تنها بحران زدایی نخواهد کرد، بلکه زمینه های بیشتر بحران سازی را فراهم می کند.

در کنار این ها، ناامنی از مشکلات جدی یی است که در برابر انتخابات قرار دارد و بدون تامین امنیت، شهروندان افغان احساس مصونیت نخواهند کرد و برگزاری انتخابات شفاف و عادلانه نیز ناممکن است.

مرکز مطالعات صلح و توسعه، از دولت افغانستان میخواید تا افزون بر تامین امنیت، سایر زمینه های برگزاری انتخابات شفاف و عادلانه را برای مردم مساعد سازد، تا آنان بتوانند در فضای مصوون و دموکراتیک به نامزدان مورد علاقه ی خود رای دهند. تنها در این صورت است که میتوان از دموکراسی و دستاوردهای بیش از یک دهه ی گذشته به خوبی پاسداری کرد.



شدید شان را با نامزدان انتخابات ریاست جمهوری آینده که سابقه ی جنگی داشته و یا با گروه های مخالف مسلح رابطه دارند، ابراز کرده اند. مردم افغانستان در جریان چند دهه ی گذشته به درستی

اند، ۷۶ درصد مردم گفته اند، در انتخابات آینده اشتراک می کنند؛ ۱۲ درصد از مردم گفته اند، در انتخابات شرکت نخواهند کرد و ۱۲ درصد دیگر نظری در مورد نداده اند. اشتراک کنندگان این نظرسنجی، مخالفت

افغانستان در جریان دوازده سال گذشته، با همه دشواری ها و چالشهایی که داشته، از دستاوردهای خوبی در برخی عرصه ها بهره مند شده است. برگزاری دو انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی در واقع ستون دموکراسی نوپای کنونی را در افغانستان استوار نگه داشت و مردم برای نخستین بار پس از چند دهه جنگ داخلی، جنایت و تبعیض، به گونه گسترده و امیدوارکننده در کنار هم در یک فضای باز سیاسی به کسانی که میخواستند رای دادند. این کار در کشوری صورت گرفت که کمتر تجربه یی از دموکراسی و انتخابات داشت؛ سنت قبیله یی و قومی ریشه دار بود و فیصله های بزرگ از سوی جرگه های سنتی که مشروعیت دموکراتیک نداشت گرفته میشد. اما مردم تصمیم خود را گرفتند و با آنکه تجربه ی چندانی از دموکراسی نداشتند، مردم سالاری را گزینه یی به مراتب بهتر از امارت اسلامی طالبانی، جنگ سالاری و زورگویی تشخیص دادند. با گذشته دوازده سال از دموکراسی نوپای کنونی و وجود مشکلات و چالش های گسترده یی که مردم در حال حاضر با آن روبرو اند و دولت منتخب آنان هنوز نتوانسته راه و چاره یی به آنها پیدا کند، مردم همچنان دموکراسی را که انتخابات یکی از پایه های اساسی آن است، دوست دارند. نظرسنجی تازه از سوی نهادی به نام دموکراسی انترنیشنل نشان میدهد که اکثریت مردم افغانستان علاقمند اشتراک در انتخابات ریاست جمهوری آینده هستند. به اساس این نظرسنجی که در ۳۴ ولایت کشور صورت گرفته و چهار هزار نفر در آن شرکت کرده

علمای جهان اسلام در کابل خواهان پایان جنگ در افغانستان شدند

بیش از ۲۰۰ تن از علمای دین، از جمله نمایندگان چندین سازمان اسلامی در جهان در کابل گرد هم آمدند و بر ضرورت ختم جنگ در افغانستان تاکید کردند. شورای عالی صلح افغانستان و میزبان این گردهمایی، از کشورهای اسلامی خواست تا زمینه ی مذاکرات مستقیم با گروه های مخالف دولت افغانستان را فراهم کنند.

در این گردهمایی روحانیونی از مصر، عربستان سعودی، ترکیه، ایران، پاکستان، اندونزی، سوئد، تاجیکستان، قزاقستان و امریکا حضور داشتند. صلاح الدین ربانی، رئیس این شورا گفت که توجیه جنگ کنونی در افغانستان به یک مشکل پیچیده تبدیل شده و پایان آن مستلزم همکاری جهان اسلام است. او گفت: "ما بیشتر از همه ضرورت به حمایت جدی کشورهای اسلامی و به خصوص علمای امت اسلامی داریم. حالا با همکاری شما علمای معزز، می خواهیم در رابطه به مساله ی مذاکرات و زمینه سازی برای مذاکرات مستقیم در هرجاییکه از نظر علمای محترم بهتر و ممکن پنداشته می شود، بحث و مشوره کنیم". این فراخوان با واکنش مثبت حاضران همراه بود. سازمان همکاری های اسلامی از جمله شرکت

کنندگان این نشست، آمادگی اش را برای همکاری در روند مذاکرات صلح افغانستان اعلام کرد. آیدن نورخان، سفیر این سازمان در کابل گفت: "به عنوان بزرگترین سازمان پس از ملل متحد، سازمان کنفرانس اسلامی و نهادهای زیر مجموعه اش آماده هستند تا تلاش خود را برای پایان دادن به رنج و درد برادران و خواهران مسلمان افغان به خرج بدهند". برخی از شرکت کنندگان این نشست اعتراف کردند که تلاش های علمای جهان اسلام در گذشته به حدی کافی نبوده تا در آوردن صلح افغانستان را کمک کند. عبدالمتین صدیقی، رئیس شورای اسلامی امریکا در این نشست گفت که در فرصت باقی مانده تا سال ۲۰۱۴ جهان اسلام باید تلاش زیادی را برای برقراری صلح در افغانستان به خرج دهد. او گفت: "من نیز در مورد وضعیت افغانستان پس از سال ۲۰۱۴ نگرانم. در حالیکه جنگ در افغانستان ادامه دارد، هیچ یک از طرف ها حاضر نیستند با هم دور میز مذاکره بنشینند. در چنین وضعیتی نیاز است تا کشورهای اسلامی تلاش بیشتری بکنند تا این جناح ها را برای گفت و گوهای صلح دور یک میز بکشاند".

یک انتحاری بازداشت شده:

طالبان در جریان آموزش های تروریستی، انتحار کنندگان را مورد

تجاوز جنسی قرار میدهند



امنیت ملی بازداشت شد. این فرد در این ویدیو گفته که اصلاً اهل ولسوالی بکواه ولایت فراه در غرب افغانستان و ساکن منطقه ی دلارام در مرز ایران است و پیش از پیوستن به گروه طالبان با پدرش مشغول کارهای ساختمانی بوده است. این زندانی گفته که یک عضو گروه طالبان او را تشویق کرد که به این گروه بپیوندد و جهاد کند. طالبان این کارگر را به ولایت هرات بردند و در منطقه ی ادرسکن به او آموزش دادند. فرد متهم به بمبگذاری انتحاری در پایان ویدیو، می گوید که خیلی خوشحال است که ماموران امنیت ملی او را هم از چنگ کسانی که به او تجاوز جنسی می کردند نجات دادند و هم از مرگ.

اداره امنیت ملی افغانستان می گوید که یک بمبگذار انتحاری گفته که بمبگذاران انتحاری در جریان آموزش از سوی اعضای ارشد گروه طالبان مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند. این اداره در اطلاعیه یی که به رسانه ها فرستاده نوشته است، بمبگذار جوانی که در ولایت غربی هرات دستگیر شده، در جریان بازجویی "اعتراف" کرده که او خود هم از سوی یک ملا مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است. اداره ی امنیت ملی ویدیویی از این فرد را در صفحه فیسبوک این اداره نیز منتشر کرده است. متهم در این ویدیو می گوید، ملاحی که از سوی طالبان موظف به "تبلیغ" بوده اند، او و افراد دیگر را هر روز آموزش می دادند و برای آنها تبلیغ مذهبی می کردند. بر اساس اظهارات این زندانی در این ویدیو، این مبلغان به او و دیگر هم قطارانش قرص هایی می دادند و بعد آنها را به اجرای عملیات انتحاری تشویق می کردند. این فرد گفته که طالبان و مبلغان این گروه به مخاطبان خود می گفتند که برای بمبگذاری انتحاری آماده شوند و در دنیای دیگر به بهشت خواهند رفت. اداره ی امنیت ملی افغانستان گفته که این بمبگذار یک سه چرخه بمبگذاری شده با خود داشت و هنگام اجرای عملیات انتحاری در هرات از سوی ماموران اداره ی